

تهیه کننده:

درس

سوم

هدیه های
آسمان

زیرک



- بر روی تخت قصر نشسته بودو به حادثه های عجیب امروز فکر می کرد
- این دیگر چه رسمی است؟چرا مردم در مقابل دروازه شهر جمع شده))
- بودند؟
- چرا به طرف من دویدند و مراروی شانه هایشان نشان دادن وبه قصر بردند ؟
(...مگر اینجا فرمانروا ندارد؟شاید مرا باشخص دیگری اشتباه گرفته اند؟
- مثل یک رویا بود. صبح مسافری خسته بود که برای اولین بار وارد این
شهر شده ولی امشب فرمانروای این سرزمین
- روز ها می آمدند و می رفتند،ولی کسی به پرسش هام پاسخی درست نمی
داد.این رفتار آن هامرموز بود ومن را نگران می کرد



- تا اینکه...
- مخفیانه لباس مرد عادی را پوشیدم و از قصر بیرون رفتم.
- همین طور که به اطراف نگاه می کردم ، از بازار سر در آوردم. در شلوغی و سروصدای بازار ، هر کس کاری انجام می داد. ناگهان دستی به شانه ام خورد پشت سر را نگاه کردم پیرمردی مهربان بود.
- _ ((جناب سلطان شما باید در قصر خود باشید. در بازار چه کار می کنید؟!))
- نمی دانستم چه جوابی بدهم؟ بریده بریده گفتم: می خواستم. می خواستم. آخر
- می دانید...



- پیرمرد گفت: سال های سال است مردم این سرزمین طبق رسمی قدیمی در روز معینی کنار دروازه شهر جمع می شوند، و اولین کسی را که وارد شهر می شود به عنوان فرمانروای خود انتخاب می کردند. آنها بعد از یک سال دوباره در دروازه شهر جمع می شود و به دور دست ها چشم می دوزند تا سلطان جدید خود را انتخاب کنند بنابراین هیچ فرمانروایی نمی تواند بیشتر از یک سال حکومت کند.
- پس تکلیف پادشاه قبلی چه می شود؟ _ □
- او را سوار بر کشتی می کنند و در جزیره ای پیاده اش می کنند _ □
- می دانی آن جزیره کجاست؟ _ □
- من این موضوع را برای فرمانروایان قبلی گفتم ولی آنان توجهی نکردند. اگر _ □
... شما بخواهید، من نشانی آنجا را به شما خواهم داد



- نزدیک صبح تصمیم خود را گرفتم
- از فردای آن روز با راهنمایی های پیرمرد با دوستان مورد اعتمادی آشنا شدم و برنامه ام را برایشان توضیح دادم. من تمام هدایایی که برایم می آمد به دوستانم می دادم تا با آنها مصالح ساختمانی، نهال های درختان و گله های گوسفندان خریداری کنند.
- از آن پس هر چند روز یک بار یک کشتی به همراه کارگران مورد اعتماد ... و اقلام خریداری شده و خدمت کاران خودم به آن جزیره می فرستم



- ...روز ها می گذشت تا اینکه
- نیمه شب چشمانم را باز کردم و دیدم نمی توانم دستانم را حرکت بدهم و با صحنه عجیبی روبه رو شدم. نگهبانان داشتند من را با خود می بردند.
- ببخشید سلطان دوره یک ساله شما تمام شده و شما باید با ما بیایید _
- کجا بیایم؟ من آماده نیستم! کمی به من فرصت دهید _
- متأسفانه چنین چیزی ممکن نیست _
- ...پس لااقل بگذارید وسایلم را بردارم _
- متأسفیم _
- وقتی من را از قصر بیرون می بردند در میان انبوهی جمعیت چشمم به پیرمرد افتاد که با رضایت به من نگاه می کرد.



همین کشتی به نزدیک جزیره رسید مأموران من را به آب انداختند و بازگشتند. آنها نمی دانستند که عده ی زیادی به همراه دوستانم منتظر آمدن من بودند یا من پادشاه بودند. سال ها بعد مردم آن شهر بزرگ از دریانوردان... می شنیدند که در وسط دریا شهری زیبا و بی نظیر هست که



پرسش و پاسخ □

□ به نظر شما اگر پادشاه به جای زحمت یک ساله خوشگذرانی 1 می کرد چه سرانجامی در انتظار او

بود؟ او مانند پادشاهان دیگر در آن جزیره می مرد □

□ شباهت داستان زیرک با زندگی واقعی ما چیست؟ 2

□ ما هم در این دنیا روزی می میریم و با کار هایی که در این دنیا انجام دادیم سرنوشت آن دنیا را رقم می زنیم



چرا پادشاه زیرک از رفتن به جزیره ترسی به دل نداشت؟ 3 □
چون می دانست قبلاً آنجا برایش آماده است و در آنجا راحت می تواند زندگی کند.

مرگ برای چه کسانی نا خوشاند تر است؟ چرا؟ 4
آنهایی که در این دنیا فقط خوش گذرانی کرده اند. چون می دانند در آن دنیا عذابی سخت در انتظارشان است.

حالت مومنان را در حال مرگ توضیح دهید 5
مومنان و بنده گان خوب خدا خش حال اند و هیچ ترسی ندارند اما بنده های بد از ترس می خواهند از مرگ فرار کنند ولی نمی شود

آیه قرآنی



«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» همان کسانی که فرشتگان جانشان را - در حالی که پاکند - می ستانند،

[و به آنان] می گویند : درود بر شما باد،

يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون»^۱ به [پاداش] آنچه انجام می دادید به بهشت وارد شوید

فعالیت کلاسی

۶- او در آن جزیره زیبا در جایی زندگی می کرد که خودش ساخته بود.

مانیز می توانیم آخرتمان را خودمان با اعمالمان در این دنیا بسازیم

۷- اگر زیرک وارد این شهر نمی شد، هرگز نمی توانست روزی پادشاه جزیره زیبا

و ساکنان آن شود.

مانیز با ورود به این دنیا به انجام اعمال خوب می توانیم روزی در بهشت
خدا جای بگیریم

سایر شباهت ها را با مشورت دوستان و راهنمایی معلمان بنویسید.

۸- ما با صداقت می توانیم کارها و مشکلات مردم را پیش ببریم

۹- مانیز در ابتدا علت ورود ما به این دنیا را نمی دانیم

۱۰- ما برای سعادت مند شدن در این دنیا و آخرت نیاز به راهنمایی داریم